

تعاملات میر عبداللطیف شوشتری با حکومت انگلیسی هندوستان

(بחי در نخستین رویاروییهای ایرانیان با غرب استعمارگر)

دکتر مسعود مرادی*

چکیده

به هنگام فروپاشی نظام سیاسی - اجتماعی صفویان، خاندانهای متعددی از ایرانیان به هند گریختند. بسیاری از آنان وارد امور مربوط به کمپانی هند شرقی انگلیس شدند و برخی مستقیماً در مصدر امور مربوط به حکومت‌های وابسته به انگلستان در هند قرار گرفتند و خدمات آنان به عنوان نیروی غیر انگلیسی و غیر بومی و عمدتاً به عنوان نیروی مسلمان بسیار مؤثر واقع گردید. میر عبداللطیف شوشتری، نوه سید نعمت الله جزایری، روحانی برجسته عصر صفوی، از خاندان سادات نوری شوشتر - که بیش از بیست سال در ایران به آموختن علوم دینی همت گماشته بود- در دوران پیر از آشوب و هرج و مرج ایران بعد از صفویه، ناگهان سر از هند در آورد. اگرچه او قریب شش سال در شهرهای بوشهر، بصره و بغداد امور تجاری برادرش را به عهده داشت، اما در هند مدتی بی آنکه ذکر کند، به تجارت پرداخت. سپس مشاوری و گاهی خدمت انگلیسی‌ها را عهده دار بود. او از همکاری تنی چند از برادران، پسر عموها و سایر ایرانیان با انگلیسی‌ها یاد کرده و حتی از برخی ایرانیان که علیه انگلستان با تیپوسلطان همراهی کردند، سخن به میان می آورد. این همکاری و تعامل از اولین برخوردهای ایرانیان با انگلیسی‌ها در دوران سالهای آغازین استعمار بوده است. دکتر حایری آنان را نسبت به اهداف استعماری انگلستان ناآگاه دانسته، تنها آشنایی آنان به جنبه‌های کارشناسی را بیان می‌کند. این پژوهش بنا دارد از آگاهی آنان، بویژه میر عبداللطیف، نسبت به مسایل استعمار پاسخ دیگرگونه‌ای ارائه نماید.

واژه‌های کلیدی

میر عبداللطیف، انگلستان، هند، استعمار، نوگرایی



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

اما این شرکتها به یکباره بازارهای آسیا در ایران، هند و چین را به تصرف آنان درآورد.

بدین ترتیب، هند، آسیای مرکزی، خاورمیانه و خلیج فارس در قلمرو فعالیت‌های این شرکتها قرار گرفتند. «تبادل کالاهای تجاری که در گذشته به جانب آسیای غربی، خلیج فارس و دریای سرخ متمایل بود به سمت شرق و بیشتر به سوی چین سوق داده شد» (Gupta, 1993:46). مهمترین این شرکتها متعلق به انگلیسی‌ها بود که بر رقبای خود چیره شدند و پس از ۱۶۱۲م. با ایجاد نظام سرمایه‌گذاری مشترک توانستند سودهای کلانی به دست آورند. شرکت مزبور توانست پس از ورود به بندر سورت به وسیله ویلیام هاوکینز (William Hawkins) در عصر جهانگیر (پادشاهی ۱۶۰۵-۱۶۲۷م.) نخستین پایه‌های تسلط تجاری خود را بر هند پایه‌گذاری نماید. رفتار دوستانه اولیه با فرمانروایان هندی، تفرقه‌اندازی بعدی و جدالها و ستیزهای خانگی در هند سبب شد تا به تدریج اهمیت تجاری شرکت مزبور به اهمیت سیاسی منجر شود و بتواند در عرصه‌های سیاسی نیز نقش آفرین گردد.

کمپانی هند شرقی انگلیس و فراهم آوردن شرایط غلبه سلطه سیاسی - نظامی

جرالد آنگیر (Gerald Aungir) (۱۶۷۷-۱۶۷۰م.) بمبئی را به پایگاه نیروهای انگلیسی تبدیل کرد و تأسیسات دفاعی قابل توجهی در آن پدید آورد. این بندر در سال ۱۶۶۱ از سوی پرتغال به عنوان بخشی از جهیزیه عروس به چارلز دوم پادشاه انگلستان داده شد. «بندر بمبئی در سال ۱۶۶۸ توسط چارلز دوم به کمپانی هند شرقی منتقل گردید» (Bassett, 1998:2). این بندر در سال ۱۶۸۶ به جای سورت (Surat) انتخاب

عصر جدید اندکی قبل از سقوط قسطنطنیه (۱۴۵۳ م) و به دنبال جستجو در اقیانوسهای آرام، اطلس و هند (دریای عرب) آغاز شد. این تلاشها به منظور رونق تجارت با شرق صورت می‌گرفت. آنان به طور ناباورانه‌ای سرزمینهای جدید را کشف کردند. به گونه‌ای که پرتغالیها به رهبری بارتلمی دیاز (Barttolomous Dias de Novais) در ماه می - سال ۱۴۸۸م. به سوی آفریقای جنوبی (دماغه امید نیک، جایی که دیاز از آن به عنوان دماغه طوفان یاد می‌کند) رسیدند. پس از توقف چند دهه دریاوردی پرتغالیها از طریق فردی که از راه زمینی آمده بود، اطلاعات دریایی در چگونگی رسیدن به هند را به دست آوردند که برای آنان مفید بود. در سال ۱۴۹۸ م. پرتغالیها توسط واسکوداگاما (Vasco da Gama) توانستند به سواحل کالیکوت در خاک هند قدم گذارند و بدین ترتیب، هند را از سوی دریا مورد توجه خود قرار دادند. اسپانیایی‌ها توسط کریستیف کلمب در سال ۱۴۹۲م. آمریکای مرکزی را دور زدند. همه‌آنان برای رسیدن به هندوستان کشتی به دریا انداختند. سرتاسر قرن شانزدهم آنان در صدد اندازی به این سرزمین و راههای منتهی بدان در خلیج فارس، دریای سرخ، مدیترانه و سواحل شرقی عربستان بودند.

آغاز قرن هفدهم، مصادف با تأسیس شرکتهای مختلف تجاری اروپایی برای برقراری مناسبات تجاری با هند بود: شرکت هند شرقی انگلیس^۱ (۱۶۰۰م)؛ شرکت هند شرقی هلند (۱۶۰۲م)؛ شرکت هند شرقی فرانسه (۱۶۶۴ م.) شرکت هند شرقی پرتغال (۱۶۲۲م.) شرکت هند شرقی دانمارک (۱۶۱۶م.) و کمپانی هند شرقی سوئد (۱۷۳۱م.). اروپاییان قبل از تأسیس این شرکتها با دنیای شرق مراودات تجاری کوچکی داشتند،

گردید و پس از آن رو به کمال گذاشت. بهانه تأسیس استحکامات نظامی، دفاع از مال التجاره شرکت در این شهر بود.

قدرت شرکت هند شرقی انگلیس از سال ۱۷۰۹م. با تبدیل آن به شرکت متحده متشکل از ۲۴ مدیر افزایش یافت (Chaudhuri, 1998:85). شرکت در اکثر مناطق هند دوایر مختلف خود را تأسیس و در امور بسیاری از حکومت‌های محلی و مرکزی هند مداخله می‌کرد. «فعالیت‌های سی سال اول کمپانی در آسیا دو هدف اصلی را دنبال می‌کرد: گسترش مراکز تولیدی وابسته به خود و تقویت بنیادهای مالی در برابر هلندیها و پرتغالیها.» (Bassett, 1998:4) مشهورترین مداخله کنندگان انگلیسی رابرت بارون کلایو (Robert Baron Clive) موفق شد در جنگ پلاسی (Plassey) در سال ۱۷۵۷ قلمرو نواب سراج الدوله، و پس از آن تا سال ۱۷۶۰ سرتاسر بنگال را به تصرف در آورده و خود را حاکم مطلق بنگال اعلام نماید. «رابرت کلایو سراج الدوله را دشمن انگلستان می‌دانست که موجبات نفرت مردم از آنان را فراهم آورده بود. میر جعفر نیز همین موقعیت را در فورت ویلیام^۲ داشت» (واتسن، ۱۳۵۶: ۳۱). پس از آن، مقاومت‌های پراکنده هند به پایان رسید و حاکمیت انگلستان در آغاز قرن نوزدهم بر این کشور مسلم شد. « تا ۱۷۹۵م. انگلیسی‌ها در امور داخلی دولت آصف الدوله مداخلاتی را آغاز کرده بودند. ناتوانی وزیر در کنترل نیروهای مسلحش، امنیت تجارت کمپانی در شمال کشور را به خطر انداخته بود. از این رو، از سال ۱۷۹۸ م. ولزلی که سعادت علی را توانمندتر می‌دید، مورد حمایت خود قرار داد. ولزلی در سال ۱۸۰۰ وزیر را وادار کرد تا از نیروهای هندی به نفع کمپانی استفاده نماید. این امر سبب تضعیف

حکومت اود (اوده) شد (Marshall, 1998:197). سعادت علی با درخواست‌های ولزلی موافقت کرد. بدین طریق، او از سه طرف در محاصره انگلیسی‌ها قرار گرفت. بی کفایتی حکومت در اود موجبات گسترش نفوذ بریتانیا را در سرتاسر هند فراهم نمود و در پیشگیری سیاست گسترش طلبی انگلستان از تجارت به فتح سرزمین، امپریالیسم بریتانیایی را تقویت کرد (Mukherjee, 1998:228) از این پس، نگرانی‌های انگلستان حفظ این مستعمره و خطراتی بود که از جانب مرزهای شمالی و غربی آن را تهدید می‌کرد. حاکمیت آنها از طریق روسها، فرانسوی‌ها و حتی افغان‌ها به خطر می‌افتاد و این سبب شد تدارکات سیاسی گسترده‌ای در منطقه به منظور خنثی کردن این تحرکات، فراهم آید. انگلستان مجبور بود در این راستا نیروهای محلی و بومی در هند، ایران و عثمانی را که به کار سیاست‌های استعماری انگلستان می‌آمدند، به خدمت بگیرد.

آشنایی اولیه ایرانیان با هند

جدا از مباحثی که در رابطه هند و ایران در دوران اساطیری چون سفر گرشاسب به هند^۳ (اسدی طوسی، ۱۳۶۲: ۱۲) و یا روابط بین این دو در دوران‌های عیلامی، هخامنشی، سلوکی و اشکانی وجود داشته، اما شناخته‌ترین سابقه حضور ایرانیان در هند، حداقل به دوران انوشیروان می‌رسد که به دنبال کسب آگاهی از دانش‌های هندی بودند. **کلبله و دمنه**، شطرنج و حضور تعدادی از پزشکان هندی نتیجه این رابطه بود. پس از آن نیز ایرانیان به هند سفر کردند. **تحقیق ماللهند** ابوریحان بیرونی دستاورد دیگر این سفرها بود. حملات اعراب به ایران جمعیت دیگری از ایرانیان را به هند کوچاند. محمود غزنوی و جانشینان او در

علاوه بر تجارت و اقتصاد، بخشهای تمدن ایران نیز صدمات جدی دید. بسیاری از علما و دانشمندان به عثمانی و هند مهاجرت کردند. همه این گرفتاریها بر اثر نابسامانیهای پایان دوره صفویه و غلبه عناصر ضعیف، سطحی نگر و متعصب در نظام سیاسی کشور پدید آمد. متعاقب آن، افراد توانمند و فکور از صحنه سیاسی و اجتماعی خارج شده، راه فرار از ایران را در پیش گرفتند.

ایرانیان مهاجر به هند از گروه‌های مختلف تشکیل می‌شدند و انگیزه‌های متفاوتی از این سفرها داشتند. برخی نظیر حزین به قصد کمک گرفتن از دربار دهلی جهت دفع افغانه آمدند؛ برخی مانند شوشتری به دنبال رونق تجاری بودند؛ کسانی چون مهدی علیخان خراسانی موقعیت سیاسی خود را از دست داده بودند. و برخی از ایرانیان نیز به قصد تصرف و اشغال مناصب اداری و حکومتی به این سرزمین مهاجرت کرده بودند. آنان در یک چیز مشترک بودند و آن جستجوی امنیت و آسایش و فرار از سرزمینی بود که در چنگال اراذل و اوباش گرفتار شده بود. علاوه بر آنان صاحبان صنایع، تجار و صنعتگران نیز به هند گریختند (مالکوم، بی‌تا، ج ۲، ۴۵۵ از راهنمای تاریخ و جغرافیا، دست‌راهنمای سخن به میان می‌آورد).

گرایش به مهاجرت به سوی مرزهای عثمانی (شهرهای عراق و عمدتاً بصره) و هند به دلیل تفاوت‌های سطوح اجتماعی و سیاسی انجام می‌گرفت. ایران پس از سقوط صفویه سیستم سیاسی خود را از دست داده بود و نظام اقتصادی و اجتماعی آن نیز به کلی از هم پاشیده بود. اما آنچه در هند پدید می‌آمد، شکل‌گیری جدید و کاملاً متفاوت با ایران بود که برای آنان جاذبه داشت. از همین رو، اکثر کسانی که به هند آمدند، با وجود آگاهی از برنامه‌های استعماری و

حملات خود به هند، ایرانیان زیادی را به آن سوی کشانیدند. دوره مغول و خرابیهای آن موجب کوچ عده دیگری از ایرانیان به هند شد. تیموریان از دیوانسالاران ایرانی در گسترش قلمرو خود به سوی هند بهره‌مند شدند. حمایت‌های آنان از شعرای پارسی سرا سبب پدید آمدن سبک هندی در ادبیات فارسی گردید. اما آنچه برای ما اهمیت دارد، ایرانیانی بودند که پس از فروپاشی صفویه در سال ۱۱۳۵ هـ. / ۱۷۲۲ م. به هند مسافرت کرده، در خدمت دستگاه امپراتوری بریتانیا و کمپانی هند شرقی قرار گرفتند. در شرایطی که جهان به شدت تحت تاثیر تحولات تجاری و صنعتی غرب قرار گرفته بود، ایران با تهاجم‌های اقوام افغانی ایالت‌های شرقی خود به کام هرج و مرج فرو رفت و دورانی از آشوب‌های گسترده کشور را به نابدی و عقب ماندگی غیر قابل جبرانی سوق داد. از این رو، حضور ایرانیان مهاجر در قلمرو استعماری بریتانیا در هند ویژگی خاصی پیدا می‌کند.

فروپاشی نظام سیاسی و اجتماعی ایران و پیامدهای

آن

اقوام مهاجم ضمن قتل و غارت در شهرهای مختلف، موجبات تهاجمات خارجی در شمال و غرب کشور را فراهم نمودند. روسها بخشهای شمالی را متصرف شدند و عثمانیها در شمال غربی و غرب ایران شهرهای زیادی را به اشغال خود در آوردند. در جنوب نیز نابسامانیهایی توسط اعراب و راهزنان دریایی (قواسم یا جواسم) پدید آمد و موجب شد تا تجارت دریایی ایران از رونق بیفتد. با توجه به ضعف حکومت افغانان و ناامنی‌های گسترده در شهرها و روستاها و همچنین ناامنی راه‌ها، اکثر شرکت‌های تجاری خارجی دچار صدمات جدی شده، کارهای خود را تعطیل کردند.

میرعالم بهادر نوشته و نام او را بر آن نهاده است - از نوادگان سید نعمت الله جزایری عالم (۱۰۵۰-۱۱۲هـ) مشهور صفویه است. پدر او، ایطالب پنج پسر داشت که سه تن از آنان به هند مسافرت کردند. پدر بزرگ او هشت فرزند داشت که اکثر آنان در حوزه‌های دینی دارای تحصیلات عالی بودند. برخی از آنان نیز به هند رفته بودند.

میر عبداللطیف در ۹ ذی حجه ۱۱۷۲ در شوشتر به دنیا آمد. از چهار سالگی در همان شهر برای آموختن زبان عربی نزد عمویش سید مرتضی رفت. کمی بعد دروس ریاضیات و نجوم را از آخوند حاجی عبدالرزاق آموخت. هنگام قتل نادر و یورش زندیان به شوشتر شاهد کشتارها و بیرحمی‌های آنان و دو دستگی مردم شوشتر به حیدری نعمتی بود. این جمعیتها به غارت اموال و کاشانه یکدیگر اقدام و با دشمن خارجی سازش می‌کردند. وی نقل می‌کند: «اجساد کشتگان را با رختی که در بر داشتند، بدون تغسیل و تکفین در گودالها انداخته و خاک بر آنها ریختند» (شوشتری، ۱۳۶۳: ۱۶۴). در همان شوشتر بود که به تحصیل ادامه داد. او نزد محمد علی مذهب دروس نحو و منطق و نزد محمد رضی تفریسی، ریاضیات و هیأت آموخت. وی دروس دیگری را نزد سید اسماعیل و بعد سید علی فرا گرفت. او می‌گوید: «و مرا به تحصیل نجوم رغبتی تمام بود و نیکو فرا گرفتم» (همان: ۱۷۰-۱۵۹) پس از اتمام دروس دینی در شوشتر برای تعمیق علوم راهی سفر شد. «و هم در آن اوقات مرا سیاحت به ایران و رسیدن به فیض استفاده علمای عراق و اصفهان گریبانگیر خاطر شده» (همان: ۱۷۳) هنگام ورود به بوشهر شرحی از شهر و بزرگان آن و نکات ارزنده تاریخی از وقایع این دوران به دست می‌دهد. در کرمانشاه از درس محمد علی کرمانشاهی

اشغالگری انگلستان به تمجید و دفاع از آن پرداختند. اکثر ایرانیانی که در فاصله ۱۱۳۵ تا ۱۲۱۰ (۱۷۲۲ - ۱۷۹۶) به هند مهاجرت کردند، ستایشگر شیوه‌های انگلیسی‌ها در اداره حکومت هند بودند. تنها کسی که به انتقاد از انگلیسی‌ها در هند زبان گشود، سلطان الواعظین بود، ولی او نیز از خدمات انگلیسی‌ها در اداره حکومت تمجید کرده است.

علت اصلی این ستایشها ایجاد زمینه و بسترهای مناسب تحولات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی در هندوستان و به‌کارگیری شیوه‌های مدرن حکومت، نظم و قانون و اداره آن کشور بر اساس برنامه‌ای مدون و منظم بود. ایرانیان بر آشفته‌گیهای دربارهای متعدد هند در دهلی، بنگال، مهاراشترا، دکن و تعارضات و جنگهای داخلی این کشور، نظام آشفته اجتماعی و فقر عمومی توجه داشتند و پس از آن، شاهد تحولاتی بودند که بر اثر گسترش نفوذ و قلمرو استعماری انگلیس پدید آمده بود. علاوه بر آن، مهاجران ایرانی نسبت به وضعیت عقب مانده سرزمینهای خود نیز وقوف داشته، در بسیاری از موارد دستورالعمل‌هایی براساس عملکردهای انگلیس در هند برای دیار خود تهیه می‌کردند. توجه به عقب ماندگی و سنت‌گراییهای جوامع ایرانی، عرب یا هندی عکس العمل‌های آنان را در پی داشت و موجبات ستایش آنها را از استعمار به دنبال داشت. هر چند دکتر حایری از غفلت ایرانیان از اهداف استعماری می‌گوید، ولی می‌توان از نوشته‌های شوشتری، رستم الحکما و کرمانشاهی به آگاهی آنان از اهداف استعمار پی برد.

میر عبداللطیف شوشتری: شاکله‌های اولیه

نویسنده کتاب معروف **تحفة العالم** - که آنرا برای پسر عمویش، سید ابوالقاسم بن سید رضی، مشهور به

به مدت «شش هفت ماه» استفاده کرد. وی از جمله علمای اصولی بود که از «مذاهب اربعه عامه» اطلاع کافی داشت و با مخالفان فکری خود در میان صوفیان و اخباریها سرستیز داشت و «در نظر خصم بدانندیش سیف قاطع» بود (همان: ۱۷۷).

شوشتری در سفر بود که خبر بیماری پدرش به او رسید. به شوشتر بازگشت و مدتی در آنجا باز به تحصیل ادامه داد و اندکی بعد پدرش فوت کرد. خود می‌گوید: «بعد از رحلت آن بزرگوار علاوه بر رنجی که از مصیبت او برداشتم، فکر گذران بازماندگان بود که زمانه کج افتاد و معیشت تنگی گرفت. مرحوم برادر، سید محمد شفیع هر ساله از هر جا که بود، قلیلی وجه معاش می‌فرستاد که وفا به اخراجات لابدی چند ماهه نمی‌کرد» (همان: ۱۸۱) وی می‌افزاید: «و هم در آن سنوات هم غلایی در غلات به هم رسیده تسعیرات (نرخها) بالا گرفتند و مردم به اطراف متفرق شدند. در راه و نیمه راه خلقی کثیر بمردند ... و آنچه در آن بلیه بر من از شداید گذشت علام الغیوب داناتر است. با کسی حرف نمی‌زدم و سخن گفتن کسی را نیز خوش نداشتیم ... به خاطر رسید که روانه عتبات عرش درجات شوم و به یکی از آن اماکن مقدسه منزوی گردم ... والده مکرمه و بقیه بازماندگان را برداشتم از راه بصره روانه شدم» (همان: ۱۸۲). بعد از رسیدن به بغداد و زیارت شهرهای عتبات عالیات خبر کاهش قیمت‌ها در شوشتر به او رسید و مادرش را همراه برادرش سید صادق به شوشتر بازگرداند و خود در کربلا مقیم گردید.

حضور عبداللطیف در عتبات بسیار مهم است. او بخشی از دانش گسترده دینی خود را در آنجا از اساتید صاحب نام کسب کرد. از محمد باقر بهبهانی که از «اعلام مجتهدین زمان» بود، بهره جست. در محضر

درس میرسید علی و محمد مهدی شهرستانی، از علمای بزرگ آنجا حاضر گردید. او می‌گوید: «به برکت آن اماکن مقدسه آن دلمردگی که داشتم، برطرف گشته، مجدداً شوقی مفرط به مباحثه و مطالعه به هم رسید» (همان: ۱۸۷). وی می‌افزاید: «با وجود مباحثات متعدده به خدمت هر یک از افضل و مطالعه و تذکارتی که با دیگران می‌رفت، وقت فرصت تنگی نمی‌کرد و قوتی در عبادت به هم رسیده بود که از خود بی‌خبر بودم... در اکثری از لیالی که به یکی از روضات عرش درجات از کثرت بیداری غنودگی به هم می‌رسید، میانه خواب و بیداری یا در رویا جمعی از ارواح مقدسه به مشاهده من در می‌آمدند و بشارت عظمی و ارتقاء به درجات اولیاء نوید می‌دادند...» (همان: ۱۸۷). وی دو سال در مسجد کوفه حضور یافت و دهه آخر ماه رمضان را معتکف می‌شد. وی به مرتبه‌ای رسید که عمل به احکام را به تشخیص خود عمل می‌کرد: «در مسایل فروعیه عملیه که محل اختلاف فقها است، خاطر مضطرب بود. آنچه را ضرور داشتم، از مجتهدین عصر استفاده می‌کردم و خود نیز به قدری که بالقوه داشتم، می‌کوشیدم و در آنچه متفق علیه همگی بود، عمل می‌نمودم و مختلف فیه را به طریقه اخباریین جانب احتیاط را ملحوظ می‌داشتم» (همان: ۱۸۹). اندکی بعد، عبداللطیف به قصد «طواف روضه ملائیکه مطاف رضوی» به ایران بازگشت. بازگشت وی مصادف با انقلابهای بعدی ایران پس از مرگ کریم خان زند بود: «از فوت محمد کریم خان زند در تمامی ممالک ایران شورشی برپا بود. زندیه به هم افتاده بودند و هر یکی به دیاری داعیه سلطنت داشتند و غارتگران طرق و شوارع را مسدود نموده بودند و این مرتبه که به کرمانشاهان رسیدم، نسبت به اوقاتی که دیدم، خراب و ویران یافتم. زمستان نیز رسیده، ساز سفر سردسیر میسر

اقامت خود در این مراکز مهم تجاری خاورمیانه به دست نمی‌دهد^۴ آنچه مسلم است، او طی این سالها به تمکن مالی رسیده و با تاجر خارجی پیوندهایی برقرار کرده بود. وی که قریب بیست سال به تحصیل علوم دینی پرداخت و حدود شش سال را در امور تجارت گذراند، ایران را مناسب ادامه کار خود نیافت و به تشویق دوستان خود سفر به هند را در پیش گرفت.

سفر به هندوستان

وی می گوید «هوای هندوستان برسر بود» (شوشتری، ۱۳۶۳: ۲۳۴) و این هوا را مشخص نمی‌کند به چه انگیزه‌ای این هوا را در سر داشت. گویا برادرش نیز از این خواست وی ناراضی بوده است. سرانجام وی در ۱۴ شوال ۱۲۰۲ پس از کسب رضایت برادر بر یکی از «جهازات انگلیسیه» سوار و عازم هندوستان می‌شود. در این سفر او را شیخ محمد علی بن شیخ محمد (احتمالاً نایرادی وی بوده است) همراهی می‌کرد (همان: ۲۳۴). او یک ماه بعد به مچلی بندر از بنادر دکن رسید که جمعی از ایرانیان در آنجا به کار تجارت مشغول بودند. این بندر پس از تصرف آن توسط انگلیسی‌ها به محمد رضا خان مازندرانی و فرزندان او سپرده شده بود.

هنگام ورود به هند، وی با استقبال ایرانیان مواجه گردید و به خانه‌هایشان رفت. می گوید: «در راه که می‌رفتم، مردم بسیاری از مرد و زن را دیدم مخلوط به یکدیگر ستر عورتی داشتند و باقی بدن برهنه مانند بهایم و حشرات الارض در صحرا و کوچه و بازار در حرکت بودند... از اوضاع آنها تعجب آمده، از یکی از قزلباشیه که همراه بودند، پرسیدم که این چه حالت است؟ او گفت: اینها مردمان این معموره و در تمامی این مملکت اوضاع بدین گونه است. این نخستین

نیامد. به ضرورت از راه فیلی عود به شوشتر نمودم و به سبب برهم خوردگی در راه رنجی عظیم کشیدم» (همان: ۱۹۱).

عبداللطیف خود را در همه شهرها و بلاد مورد توجه بزرگان می‌یابد و اظهار می‌دارد اکثر آنان با او انس و الفتی داشتند. توجه علماء به خود را به سبب هوش و ذکاوت و فراگیری سریع می‌داند.

فعالیت های تجاری میر عبداللطیف

میرعبداللطیف قبل از آغاز سفر هند به همراهی برادرش، سید محمد شفیع مدتی را در امور تجاری گذرانید؛ اگرچه او خود هرگز این مطلب را بازگو نکرده و ذکری از امور محوله اخوی به میان نمی‌آورد، ولی نویسنده سفارت حاج خلیل خان قزوینی و محمد نبی خان در هند بدان تصریح دارد (محمد نبی، ۱۳۷۹: ۴۷). وی از شوشتر توسط برادرش به بوشهر فراخوانده شد و در آنجا اداره امور برادر را بر عهده گرفت. بوشهر در آن ایام به عنوان یکی از بنادر تجاری ایران فعال بود و اکثر تجارت آن با کمپانی هند شرقی انگلیس بود. حاج محمد خلیل قزوینی نیز از تجار معتبر آنجا بود که با مهدی علیخان خراسانی، نماینده کمپانی در بوشهر به تجارت اشتغال داشتند. وی از رابطه اش با حاج خلیل می‌نویسد: «با میل مودتی خاص و الفتی به اختصاص دارد» (شوشتری، ۱۳۶۳: ۲۳۲). او مدتی در بوشهر بود و سپس به درخواست برادرش به بصره رفت. این شهر نیز از مراکز مهم تجاری کمپانی هند شرقی انگلیس بود. توقف او در بصره دو سال طول کشید و پس از آن به خواست برادرش به بغداد، یکی دیگر از مراکز تجاری کمپانی هند شرقی پس از ۱۷۹۹ رفت. اقامت او در این شهر نیز دو سال به طول انجامید. عبداللطیف هیچ اطلاعی از

دانش بسی دوراند» (همانجا). میرعبداللطیف به تاریخ توسل جسته و موارد غدر و خدعه هندیان را کرراً یاد کرده و حتی آنان را در کشیدن نادر به هند مقصر قلمداد می‌کند. او از تاریخ حماسی ایران نیز مبنی بر مفاسد هند بهره می‌جوید و اشعاری از اسدی طوسی درج می‌نماید. بدین ترتیب بود که نفرت سراپای او را گرفته و آتش شوق بازگشت در دل او را زنده داشت.

احمد کرمانشاهی که در جمادی الاول ۱۲۲۰ از حیدرآباد دیدن کرده بود، از ملاقات خود با میرعالم بهادر و میر عبداللطیف می‌گوید. میرعالم بهادر به بیماری جذام مبتلا شده بود. او در سال ۱۲۲۳ هـ. مرد. کرمانشاهی از میر عبداللطیف به عنوان فردی «به غایت خجسته گفتار و نیکو اطوار و آرمیده و بزرگ منش و مبادی آداب» ذکر می‌کند (کرمانشاهی، ۱۳۷۲: ۲۳۶). وی از بیماری خود و وصیتش به میر سخن گفته، اما قضایا بر عکس شد و میر زودتر از او (۵ ذی‌قعدة ۱۲۲۰) فوت کرد (همان: ۲۳۷).

انگیزه‌های میر عبداللطیف در توجه به انگلیسی‌ها

میرعبداللطیف در سن سی سالگی وارد هندوستان شد. اندکی بعد شاهد روابط دوستانه و گرم او با انگلیسی‌ها هستیم. به نظر نمی‌رسد که او توانسته باشد به سرعت و بدون زمینه قبلی چنان روابط دوستانه‌ای با آنان برقرار کرده باشد. از این‌رو، می‌توان با نگاه به پیشینه او، انگیزه‌ها و زمینه‌های روانی روابط دوستانه او با انگلیسی‌ها را دریافت.

او از چهار یا پنج سالگی شروع به آموزش نمود و در سیستم سنتی آموزشی آن روزگار ایران قریب بیست سال به تحصیل پرداخت و بر اکثر علوم تسلط یافت. این دوران با سفرهای متعدد، آشنایی با چهره‌های سیاسی و اجرایی کشور از یک سو و چهره‌های علمی

قدمی بود که در این کشور نهادم و پشیمان شدم و خود را ملامت کردم» (همان: ۲۳۷) از آنجایی که تحفة العالم حدود چهارده سال پس از ورود وی نوشته شده، مسلماً حوادث این ایام در تصویری که از هند به دست می‌دهد، تأثیر گذار بوده است. از این‌رو نمی‌توان قضاوت‌های وی هنگام نگاشتن کتاب را به تمام دوره اقامت او در هند تسری داد. به هر حال، می‌توان رضایتمندی حداقل دوازده ساله‌ای در نزد او یافت که سبب تداوم اقامت و فعالیت‌های وی در هند گردیده است.

هنگامی که میر عالم بهادر در حیدرآباد دکن گرفتار توطئه‌های درباری شد، میر عبداللطیف خان سخت آزرده خاطر گشت. از این‌رو، هندیان را با خطاب و عتاب‌های شدید یاد می‌کند: «و مردم آن دیار همه سیه فام، بیشتری برهنه، ساتر عورتی دارند؛ حتی بزرگان و اعظم هند نیز جبن ذاتی و دون همتی فطری از خواص آن آب و هوا است و دانشمندان و ارباب فهم و ذکا بغایت معدوم اند و حيله و مکر در طباع قاطبه بنگالیان مرتسم است» (همان: ۳۵۹). وی می‌افزاید: «بالجمله در آن شهر (کلکته) مانند مرغ وحشی که آشیان به خار بست بسته و دلش از خار خار گلزار رنجور و خسته باشد، اقامت گزیدم» (همان: ۳۵۹).

او می‌گوید: «خواستم از احوال دکن و حیدرآباد به همین قدر اکتفا کنم ... و معاشرت آن مردم بدانندیش نپردازم» (همان: ۴۵۵). وی می‌افزاید: «من تمام این مدت در اقامت هندوستان خاصه ایام بود باش حیدرآباد را از زندگی محسوب نداشته‌ام» (همان: ۴۵۵-۵۶). به نظر او زشت رفتارترین مردمان هند متعلق به دکن بوده‌اند. او مشیرالملک را «به غایت پست فطرت و رذل طبیعت و سفله نهاد می‌یابد» (همان: ۴۵۱) و می‌گوید: «قاطبه امرای هند و دکن فرومایه و عدیم الشعور و از خرد و

خود فاصله بگیرد. برای او انگلستان پدید آورنده نظم، نعمت، امنیت و ترقی در هند بوده است و همین کافی است تا به تمجید از آن بپردازد. احتمالاً بخشی از فعالیتهای او در بوشهر، بصره و بغداد در رابطه با تجارت برادرش و پیوند با کمپانی هند شرقی بوده است. او از دو نفر پیوسته به آن کمپانی، یعنی حاج خلیل قزوینی و میرزا مهدی علی خان خراسانی نام می برد.

توصیف‌های میر عبداللطیف از جامعه انگلستان

اطلاعات ارزشمند عبداللطیف از اقدامات انگلیسی‌های هند، اروپا و آمریکا و نیز آگاهی او از دانشهای جدید با آموخته‌های او در ایران و عراق سنخیتی ندارد. مسلماً آنچه او در *تحفة العالم* آموخته، پس از چهارده سال اقامت در هند و آشنایی با دستاوردهای تمدنی اروپایی در این کشور بوده است. او از جمله ایرانیانی است که با آموزشهای علوم جدید ارتباط پیدا کرد. وی می‌نویسد: «مردم آن مرز و بوم به رای و هوش از فرق دیگر فرنگ و در تدبیر مدن و معیشت در کل جهان بی‌انبازند» (شوشتری، ۱۳۶۳: ۲۵۹). او می‌افزاید: «مداخل آن مرزوبوم، آنچه از زمین و ملک به هم رسد، هشت نه کرور زیاده نیست، اما به اعانت جهاز که به تجارت به اقصی بلاد ممالک عالم رفت و آمد کنند تا ۴۰ کرور رویه به عمل آید و به رفاه گذرانند» (همان: ۲۶۲).

میر عبداللطیف از استعمارگریها، جنگها، قتل‌عامها و غارت‌های انگلیسی‌ها کمتر سخن به میان می‌آورد و در عوض، شورا و مشورت در کارها، تدوین کتب دستورالعمل، چاپ، وجود قوانین مدون برای اصناف، آموزش، مراکز سخنرانیهای فلسفی و علمی در خود انگلستان و به تبع آن، وجود این مراکز در کلکته را بیشتر مورد توجه قرار داده است (همان: ۲۶۳). شیوه-

فرهنگی، هنری- ادبی و آموزشی از دگر سو همراه بود. مسلماً این شخصیتها و محیط بر شکل‌گیری شخصیت میر عبداللطیف تأثیر عمیقی گذاشتند. علاوه بر آن زمانه، او شاهد رخداد‌های پیچیده و یکسر پر از تلاطم و برخورد بود: تعارضات درونی جامعه، برخوردهای مذهبی میان توده‌های مردم با عناوین نعمتی و حیدری، تنشهای مذهبی در میان رهبران مذهبی بر سر حقانیت یافتن در جامعه (گرایشهای مختلف نظیر اخباری، اصولی، شیخی و صوفی) و مهمتر از همه، بی‌ثباتی سیاسی موجود که از عدم استقرار دولت قدرتمند مرکزی سرچشمه می‌گرفت.

میر عبداللطیف خود شاهد بی‌نظمی‌ها، آشوبها، زدوخوردها و جنگهای متعدد بر سر جانشینی و جابه‌جایی قدرت بوده است. در این میان، بسیاری از حکام محلی جا به جا شده و خاندانهای متنفذ، قدرت خود را از دست دادند. دوره طولانی آشوب و هرج و مرج در ایران نظم اجتماعی و به تبع آن، نظم اقتصادی جامعه را به هم می‌زد. از این‌رو، بسیاری از خانواده‌ها دچار آشوب و فقر شده، راه‌گریز در پیش می‌گرفتند. او شاهد کشتارهای وسیعی بود که بر خلاف عرف و سنت اسلامی دفن می‌شدند.

از آنجایی که ایران در منطقه‌ای حادثه‌خیز قرار دارد و همواره در معرض خشکسالی، سیلابها، زلزله‌ها و طوفانهای صحرائی- کویری است، زندگی مردم آن نیز دستخوش تغییرات و در معرض انواع خطرها قرار دارد. میر عبداللطیف خود شاهد خشکسالی شدیدی بوده است که منجر به در به دری و مرگ و میر بسیاری از اهالی شوشتر و محیط‌های اطراف آن شده است. این مجموعه حوادث کافی بود تا از او شخصیتی بسازد که از امنیت، وفور نعمت، نظم و قانون، مساوات و عدالت تمجید نماید و از پیشینه یکسره در بحران

های به در کردن رقبا و دشمنان نیز مورد توجه است. او از روزنامه که اخبار روزانه کشور را درج کرده، برای بزرگان و صاحب منصبان ارسال می‌دارد و از همه بدون ترس انتقاد می‌نماید تعریف کرده، آن را مفید می‌داند.

تعاریف او از جنبه‌های زندگی روزانه مردم انگلستان و یا سایر خدمات دولتی برای مردم مورد نظر نیست، اما آنچه اهمیت خاصی پیدا می‌کند، توجه میر عبداللطیف به برخورد آنان با دشمنانشان و مظلومان است. او که چشم خود را بر تجاوزها و کشتارهای ارتش استعماری بریتانیا بسته است، به صورت ناباورانه‌ای می‌نویسد: «اما در ظاهر و غلبه هرگز دست تطاول به احدی دراز نکنند و با وجود قدرت و توانایی به جنگ و جدال ملک کسی را متصرف نشوند و هرگاه امر با کسی به مجادله کشید، سبقت در جنگ نکنند... اگر هم در عین صف آرایی باشند و یقین دانند که فتح از ایشان است، برگردند و او را به حال خود گذارند و چیزی نعل بها گیرند؛ چنانکه با تیپو سلطان دو مرتبه این معامله دست داد. و اگر جنگ شد و شکست دادند، رئیس یا کشته شود، مانند تیپو سلطان در این مرتبه آخر یا فرار کند مثل نواب شجاع الدوله و قاسم علیخان داماد جعفر خان یا دستگیر شود مثل وزیر علیخان تربیت کرده ... و اگر کشته شد یا فرار کرد، اولاد و کارکنان و متعلقان و منسوبان او را عزت کنند و موجب دهند که به رفاه بگذرانند و اگر دستگیر شود نیز چنین کنند، در خانه نگه‌دارند و آن مقدار به او مشاھر (مقرری ماهیانه) دهند که محتاج نشود و به بزرگی با خدم و حشم گذرانند و اگر در جنگ کشته شود باز با اولاد و منسوبان او همین قسم سلوک کنند و با آنها به عزت و توقیر برخوردند و حق احدی را ضایع نکنند؛ حتی به جهت سپاهبانی که در جنگ عضوی از

آنها ضایع شود، اگر همه یک انگشت باشد و به جهت اولاد آنهايي که کشته شده‌اند، زمین و مزرعه و موجب دهند تا به آرام بگذرانند. و حق این است که مروت این فرقه نسبت به دشمنان کینه جو هنگام تسلط از غرایب روزگار است و در این خصلت از جمیع فرق عالم بهتراند چه هیچ کس دشمن خونی را بعد از تسلط زنده نگذارد و به او قوت ندهد. بهتر از این جماعت در کل جهان یافت نشود» (همان: ۲۷۴-۲۷۵).

برای میرعبداللطیف رعایت عدالت و مساوات بسیار اهمیت دارد. او که خود شاهد بی عدالتی و نابرابریهای غم انگیزی در سرزمین پدری خود بوده، نمی‌تواند در برابر آنچه از انگلیسی‌ها شنیده یا خوانده، ساکت بماند. توجه او به اقدامات و عملکردهای انگلستان، چه در سرزمین اصلی و چه در هندوستان، بازتابی از ناملایمات و نارساییهای سرزمین ایران بوده که نهادهای قضاوت، سیاست و اقتصاد گرفتار فساد و تبهکاری بوده‌اند. آن چه وی باز می‌گوید، آرزوهایی بوده است که او در سرزمین خود نیافته، در دیار غربت به ستایش آن می‌پردازد. او می‌نویسد: «از جمله قوانین این فرقه است که کسی را بر کسی تسلط نیست. پادشاه یا امرا اگر بخواهند بر زیردستان زیادتی کنند، آن شخص در محکمه شکایت کند» (همان: ۳۷۵) و می‌تواند از طریق این محاکم به حقوق پایمال شده خویش برسد، درحالی‌که در ایران ضرب المثل «شکایت از سلطان به سلطان بردن» حکایت از پایمال شدن حقوق ضعفا دارد. «خانه عدالت» انگلیسی با قضاتی اداره می‌شد که رشوه نمی‌گرفتند و به عدالت قضاوت می‌کردند. احتمالاً اقرارگیری‌های محاکم قضایی ایران با حضور شحنه و میرغضب و فلک کردن و به چوب بستن‌ها که هر متهمی را به پذیرش هر جرمی وادار می‌کرد، ذهن میر را پر کرده بوده است و اگر خلاف آن

انگلیسی‌ها به کلکته را ناشیانه می‌داند و آنرا سرآغاز استعمار و اشغال هند معرفی می‌نماید. برخلاف آنچه در ایران رخ داد و منجر به فرار انگلیسی‌ها شد در «کلکته... بعد از استیصال جماعت پرتکال با مردم بنگاله که از قبیل حیوانات و حشرات الارض‌اند، به تمادی اعوام و شهرور به تألیف دل‌های نزدیک و دور پرداخته با روسا آمیزش نمودند و به دست بذل و ایثار عامه مردم را با بعض اعظم به خود گرویده کردند» (همان: ۲۷۱) وی سپس به شرح چگونگی ایجاد قلعه استقرار ادوات جنگ به بهانه دفاع از مال التجار پرداخته، که چطور حکومتگران غافل و یا ناآگاه هند از جمله جعفر علیخان بیگلربیگی بنگاله را که «دائماً از خمار بنگ و آواز چغانه و چنگ بینخود» (همان: ۲۷۲) بودند، اسیر و ممالک آنان را به تصرف در آوردند. و کسانی چون حیدر و فرزندش تیپوسلطان نیز که در مقابل اشغالگری انگلیسی‌ها ایستادند را به سخره گرفته، معتقد است که او «به سبب خلل دماغی تهوری داشت و دیوانه‌وار به اطراف دست و پای می‌زد، او نیز معدوم و ناچیز گردید» (همان: ۲۴۹) او قیام وزیر علیخان در مقابل انگلیسی‌ها را از سر جهل و «کم ظرفی و عدم قابلیت ماده» می‌داند و انگلیسی‌ها را در دفع «فتنه» حق بجانب قلمداد می‌کند (همان: ۳-۴۴۲-۲۸-۴۲۸-۴۴۴)

«در دسامبر ۱۷۸۹ تیپو سلطان، فرمانروای مقتدر ایالت میسور عملیات نظامی خود را علیه ضعیفترین همسایگانش، راجه تراوانکور آغاز کرد. تراوانکور به ظاهر متحد انگلیسی‌ها بود. متعاقب آن، لشکر عظیمی از انگلیسی‌ها به فرماندهی فرماندار مدرس ژنرال ویلیام مدوس فراهم آمد. آنان میسور را از شرق محاصره کرده و سپاه کمپانی از بمبئی از غرب اقدام به حمله نمود» (Marshall, 1998:82).

شیدایی میر عبداللطیف نسبت به انگلیسی‌ها تا

می‌دیده، دهان به تعجب می‌گشوده است. می‌گوید تا متهم «خود ادای حق مدعی نکند، به زور از او نگیرند» (همان: ۲۸۰) و می‌افزاید: «رسم شفاعت بالمره مفقود است و رئیس را از این امور خبری نیست که کسی نزد او شفیع شود» (همان: ۲۸۱) و نتیجه می‌گیرد که «بنام ایزد (پناه بر خدا) خسرو عادل کسری انوشیروان کو که از این سلسله گرده‌ای بردارد و از زنجیر عدل خویش شرمند و منفعل گردد» (همان: ۲۸۳).

میر عبداللطیف از دستاوردهای علمی انگلیسی‌ها در صنایع مختلف شرح مبسوط و جالبی به دست می‌دهد. نجوم که مورد علاقه او بود، توجه خاص او را به خود جلب کرده است. توصیف دستگاه‌های مختلفی، از جمله دماسنج، ساعت، کیلومتر شمار، تجهیزات دریایی، جراتقال و جهازات دریایی و هوایی نیز بخشی از کتاب او را به خود اختصاص داده است. او از بالنی صحبت می‌کند که فاصله انگلستان تا فرانسه را بر فراز دریای مانش پیموده است و سپس تلاش‌های پی‌گیر آنان برای پیشبرد اهداف حمل و نقل هوایی را بیان می‌نماید. وی می‌افزاید «برخی در هندوستان نیز در این راستا تلاش‌هایی صورت داده، ولی به نتیجه ای نرسیده- اند» (همان: ۳۱۴).

توجه میر عبداللطیف به اقدامات انگلیسی‌ها در هند

او از چگونگی تصرف هند توسط انگلیسی‌ها، راه کارهای توطئه گرانه آنان برای فریب خوردن حکام محلی، ایجاد چند دستگی و تضعیف حکومتگران محلی جزئیات ارزشمندی به دست می‌دهد. او حرکت پادشاه هند، عالمگیر- که به تقلید از شاه عباس اقدام به کشاندن انگلیسی‌ها به خلیج فارس و درگیر نمودن آنان با هلندی‌ها (پرتغالیها بیشتر) به منظور بیرون کردن آنان از بنادر و جزایر خلیج فارس بود- در جلب

بدانجا بود که خود را دشمن فرانسویان می دانست، زیرا آنان در رقابت با انگلستان قرار داشته اند و در هند و مصر به مقابله آنان آمده اند. او فرانسویان را به بی وفایی به عهد و پیمان شکنی متهم و پاره ای از آموزه های انقلاب کبیر فرانسه را خلاف اخلاق و مذهب بیان می نماید (شوشتری، ۱۳۶۳: ۲۵۵ - ۲۵۷). وی مدعی است که جاسوسان فرانسوی در هند در کار انگلیسی ها و هم پیمانان آنها اخلال و از دشمنانشان حمایت کرده اند (همان: ۴۵۳).

جدای از کشورستانی و اشغالگری انگلیسیها، میر عبداللطیف به جنبه های سازندگی و آبادگری انگلیسی ها توجه داشته، آن را می ستاید. او از کلکته که برکه ای متعفن و پر از بیماری و سباع درنده بوده است، یاد می کند که انگلیسی ها آن را به مهمترین مرکز بندری و تجاری هند و چهار پنج هزار ساختمان بی نظیر تبدیل کرده اند. یکی از اقدامات مهم انگلیسی ها در هند ایجاد نظم اجتماعی بوده است که با ساماندهی شهرها و روستاها آغاز گردید. او می گوید: «شهرها را به محلات تقسیم کرده اند و خانه های هر محله را نوشته اند و هر کس بر در سرای خود بالای دروازه قطعه سنگی نصب و بر آن نام خود و آن محله و کار یا منصبی که دارد و عدد آن را که خانه چندم از آن محله، نگاشته شده است و بر سر هر محله بر گذرگاه، سنگی بزرگ منصوب است که در آن اسامی خانه های آن محله را با عددی که دارند، نوشته اند، تا اگر کسی نابلد و بیگانه به شهر درآید، بر بصیرت باشد» (همان: ۲۸۳). وی ادامه می دهد که: «از جانب پادشاه در هر محله ای از محلات و قریه ای از دیهات یک کس نویسنده معین است که ولادت و.. را به قید تاریخ ضبط کند» (همانجا). حمل و نقل شهری نیز مورد توجه او قرار گرفته است.

در ایامی که میر عبداللطیف در قید حیات بود،

اداره امور هند در اختیار کمپانی هند شرقی بود. از این رو، او حاکمیت دولت بریتانیا را در این کشور درک نکرده بود. او می نویسد: «کشور هندوستان تسخیر کرده کمپانی انگریز و پادشاه را به آن رجوعی نیست» (همان: ۲۸۶). وی کمپانی را صادق و راست کردار در معامله می داند که این امر سبب رونق کار آن شده است (همان: ۲۸۹) به نظر او راه اندازی گمرک نیز سبب سهولت کار شده، مانع مزاحمت راه دارخانه های قدیمی در هند می شود (همان: ۲۹۳).

او بر وجود جهازات جنگی در تمام بنادر هند توجه دارد و شرح به آب انداختن آنها را آورده است (همان: ۳۱۲). میر عبداللطیف به شیوه های جنگی و قلعه گیری انگلیسی ها پرداخته و با وجود خدعه ها و حیل - های آنان باور دارد که: «در امنیت و اطمینان مملکت و رعیت پروری و معدلت گستری و اعزاز و رعایت حال سپاهی و لشکریان و رعایت حقوق ذی الحقوق این فرقه در کل جهان طاق اند» (همان: ۳۲۷ - ۳۲۸). او همانند یک افسر نظامی - چه در فرماندهی و چه در لجستیک - اطلاعات وسیعی از آرایش و سازماندهی نظامی آنان به دست داده و حتی برخی از اطلاعات وی، همانند اطلاع رسانی جاسوسان جزئی و دقیق است. با وجود این، به نظر می رسد مهمترین بخش تاثیرگذار بر میر عبداللطیف خدمات امنیتی، رفاه، آموزش و اخلاق اجتماعی بوده است که وی در جای جای کتابش بدان تاکید ورزیده است. او می نویسد. «در بنگاله طرق و شوارع مثل کوچه و بازار است... و خوف دزد و تشویش قطاع الطريق مطلقا نیست... همیشه جهازات بزرگ از فرنگ و چین و ارض جدید مشحون به اجناس نفیسه و اقمشه گرانبهای ممتاز بدانجا رسد» (همان: ۳۵۸).

همدمی و مشاوره میر با انگلیسی ها هند

میرعبداللطیف و اطرافیان‌ش مورد توجه انگلیسی‌ها بودند و به همین خاطر، رنج غربت خویش را کاهش می‌دادند. او می‌گوید لارڈ کارن والس (Lord Cornwallis) با برادرش، محمدعلی‌خان با کمال «اعزاز و احترام» رفتار می‌کرد (همان: ۲۶۲).

افراد دیگری چون ویلیام جونز، ویلیام چمبرز، مستر ادمیتن، سرجان شور، مستر چری و مستر بارلو با او دوستی و رازنیهایی داشتند (همان: ۳۷۰-۳۷۱-۳۹۳-۴۴۳-۴۴۲)، اما ارادت میر به سرجان مالکوم و جانانان دانکن بیشتر از همه بود. او مالکوم را «ایلچی صافی ضمیر» می‌داند که به سفارت ایران رفته بود. (همان: ۴۴۵) برادر مالکوم از او در جگرناست استقبال گسترده‌ای کرد. وی موافق ضابطه انگلیسیها «شلک توپ و تفنگ» نمود (همان: ۴۴۵). او درباره دیگر انگلیسیها می‌گوید: «گورنر جنرل مارکویس ولزلی... و گورنر دنکین بهادر گورنر بمبئی که از قدیم با من دوست و بسی بزرگ مرتبه و فرشته خصال است» (همان: ۴۶۵). وی در جای دیگری می‌گوید: «کرنیل پالم بهادر انگریز که از دوستان قدیم من بود و به غایت ملکی صفات و نیک طینت .. استقبال کرد و در خارج شهر در باغی که خود می‌مآند، منزل داد و لوازم مهمانداری و پرستاری به عمل آورد و قرب یک ماه نگاه داشت» (همان: ۴۷۱) او دنکین را چنین معرفی می‌کند: «به علم و فضلی که در میان ایشان متداول است شهره دوران و بغایت نیکو خصال و عدیم المثال و بسی وارسته مزاج و کوچک دل بود. و با همه جاه خطیری که داشت با اعالی و ادانی و زیردستان به فروتنی و کمال آداب رفتار می‌نمود. با من انس گرفت و اغلب لیالی ایام را به صحبت می‌گذرانید» (همان: ۴۷۲) و مانند او میرزا ابوطالب خان دنکین را «نخستین

آدم، بلکه راس و رئیس محسنان جهان» می‌داند (همان: ۴۴۹).

میر عبداللطیف به عنوان کارگزار حکومت انگلستان در هند:

میر که تماسهای گسترده‌ای با انگلیسی‌ها داشته و پیوسته در مصاحبت و مشاورت آنان بوده است، مورد وثوق تمام آنها قرار گرفته بوده است. به همین جهت، کمتر از همکاریها و مشاغلی که در رابطه با آنان داشته است، سخن می‌گوید. با وجود این، در برخی از صفحات *تحفة العالم* راز سر به مهر رابطه با انگلیسی‌ها را باز کرده، از تصدی برخی از مشاغل خود سخن به میان می‌آورد و وانمود می‌کند که به رغم میل باطنی آنرا پذیرفته و همیشه در صدد بوده است تا از قبول مسؤلیتهای اجرایی که برخی خالی از اشکال شرعی نبودند، سرباز زند. او یاد آور می‌شود که برادرش به او گفت «وکیلی از جانب نواب آصف جاه بهادر، در سرکار انگلیسیه به جهت مصالح ملکی ضرور است، هر قدر که تو در اینجا هستی، این امر را قبول و به انجام کارهای سرکاری مساعی جمیله مبذول داشته، بعد از آن هر وقت که به رفتن عزم جزم نمایی مختاری... عذر مرا پذیرا دارند... سخن در نگرقت... روزی مرا با خود نزد گورنر برده سفارش فرمود و گفت این برادر من و از جانب سرکار بندگان عالی در این سرکار به وکالت حاضر است» (همان: ۳۶۲). او ضمن قبول اشتباه در پذیرفتن این شغل می‌گوید: «اول غلطی که در این دیار سرزده شد که دست و پا بسته به دام افتادم قبول این کار بود» (همان: ۳۶۳). اگر چه سالها پس از سپری شدن ایام او چنین چیزی اظهار داشته، اما می‌توان در ادامه گفتارش علت را دریافت. او می‌گوید: «در مصالح امور مردمان نا قدرشناس که حسن و قبح اشیاء

محسوسشان نگردد، کوشیدن منافی طبع غیور و مرغوب هیچ ذی شعور نیست» (همان: ۳۶۳)

عاملیت میر در کارگزاری انگلیسی‌ها از سال ۱۲۰۴ یا ۱۲۰۵ سبب شد تا با «جمعی از اکابر فرنگیان آشنایی و آمد و شد به هم رسد» و او اکثر آنان را از «حکمای عالیمقدار و عقلای دنیا دار» یافت (همان: ۳۶۳).

برادرش محمد علی به انجام امور «دنیوی» و خود او «گاهی به نوشتن خطوط ضروری و برخی از اوقات به دید و بازدید انگلیسیه» می‌پرداخت (همان: ۳۶۳).

البته، او از همکاری و همفکری تفضل حسین خان از اعظم لاهور و همکار «سرکار انگلیسیه» برخوردار بود و «انگلیسیه به مقتضای قدرشناسی که دارند، به اعزاز و اکرام او عظیم می‌کوشیدند» (همان: ۳۶۵-۳۶۶). جدای

از نوشتن نامه‌های ضروری، میر از کمکش در هنگام خشکسالی دکن، خصوصا در حیدرآباد صحبت می‌کند. او می‌نویسد «اعظم تدبیری که اندیشیدند، این بود که به من نوشتند که هر قدر توانم، برنج و سایر غله

جات از کلکته بر جهازات روانه مچلی بندر تمایم تا از آنجا به حیدرآباد و جاهای دیگر برند و چون در این کار احیاء عجزه و مساکین بود، به اقصی الغایه

کوشیدم» (همان: ۹۲-۳۹۱). برادر او، محمد علی خان که در خدمت کمپانی بود، از بنارس به کلکته می‌آمد و برخی از کارهای او را در هنگام بیماری انجام می‌داد. در همین زمان، لرد کارن والس به انگلستان بازگشت و جای او را سرجان شور گرفت. بعد از مدتی شور عازم لکنهو شد.

میر که به تب نوبه دچار شده بود و سه سال مداوم گرفتار آن بود، برای معالجه از کلکته خارج شد و به اطراف آن رفت و چون چاره‌ای نداشت، سرانجام میرزا مهدی (طیب) و جمعی از «اطباء و اعظم انگلیسیه» وی را به تبدیل آب و هوا به مسافتی دور در مملکتی دیگر

که از بنگاله و نواحی آن نباشد، دلالت نمودند. «آقا محمد را در کلکته گذاشته خود و اخوی موصوف و میرزا مهدی به تاریخ شوال سنه ۱۲۱۱ روز نوروز فیروز روانه لکنهو شدیم» (شوشتری، ۱۳۶۳: ۳۹۵) در طول سفر از مساعدت مأموران کمپنی برخوردار بود و در فاصله راج محل تا عظیم آباد در منازلی که برای مأموران عالی رتبه کمپنی تدارک داده شده بود، اتراف می‌کرد. در عظیم آباد او به خانه دوست بصره‌ای خود، حاجی یاقوت خان حبشی وارد شد. خبر آمدن گورنر سرجان شور به آن شهر نیز به او رسید و «دیدن او نیز ضروری بود» (همان: ۴۰۵). مدت ده روز او همراه گورنر بود. کم کم آثار بیماری از او محو می‌شد و سلامت خود را باز می‌یافت. در ادامه مسیر سفرش به بنارس و سپس به گجرات و آخر الامر به لکنهو رفت و همواره مورد احترام اولیاء کمپنی قرار می‌گرفت. اقامت او در لکنهو به درازا انجامید و با پیشنهادی از جانب آصف الدوله بهادر یحیی خان مواجه شد و چون هنوز از کار قبلی نتوانسته بود رها شود، از پذیرش کار جدید خودداری کرد. پس از بهبود کامل برادرش «محمد علیخان را به جهت انجام امور بنگاله و کارهای دکن روانه کلکته» نمود (همان: ۴۲۶). هنگامی که مارکیس ولزلی به گورنری بنگاله منصوب شد، میر عازم کلکته گردید. ولزلی عازم جنگ تیپوسلطان بود. میر از همراهی با او که «خالی از اشکال شرعی نبود» خودداری کرد (همان: ۴۴۱)، اما پسر عمویش میر عالم بهادر همچنان در خدمت انگلیسیها باقی ماند (میرزا ابوطالب خان، ۱۹۶۵: ۲۳-۲۶).

هنگام بازگشت گورنر از جنگ با تیپوسلطان میر به خدمت او رسید و «طلب رخصت» نمود. او به «جدایی از خدمتش راضی نمی‌بود» و چون میر بهانه بیماری را پیش گرفت، سرانجام «اجازت گونه‌ای به اکراه دادند» و

و ضمن میهمان نوازی و توصیه به او جهت حل مشکلات ماجیراو، فرمانفرمای پونه و سایر رقبایش در جهت حفظ منافع انگلستان و کمپنی «قرب یک ماه نگاه داشت» (همان: ۴۷۱). چنین توصیه‌هایی را حزین نیز دارد (حزین، ۱۳۶۲: ۷۳).

شوشتری در هیچ جای کتاب خود از افراد انگلیسی زبان به شکوه و شکایت و یا حتی لب به انتقاد نمی‌گشاید و همواره از آنان با صفات و اخلاق نیک یاد می‌کند، در حالی که از بومیان هند و کارگزاران حکومتی آنان به شکایت و گله و حتی عبارات توهین آمیز یاد می‌کند و مسلماً گرفتاریهای میر عالم بهادر در ابراز چنین قضاوتهایی نقش عمده داشته است.

نتیجه

در شرایطی که ایران دوران هرج و مرج و بی ثباتی خود پس از فروپاشی صفویان را آغاز کرده بود، قدرتهای استعماری اروپایی، چون انگلستان و فرانسه اقدام به گسترش نفوذ خود در مناطق مختلف خاورمیانه و هندوستان نمودند و موفق شدند بر مناطق استراتژیک منطقه در خلیج فارس، دریای سرخ، تنگه-های متعدد و بنادر و سواحل خلیج فارس و دریای عمان و آقیانوس هند تسلط یابند. این در حالی بود که هرج و مرج، درگیری و رقابتهای حکومتهای محلی در هند جای خود را به حکومت مقتدر و با ثبات انگلیسیها می‌داد و ایران طی دورانی نزدیک یک قرن در گیر جنگهای داخلی و خارجی و پدید آمدن دولتهای مستعجل بود. اگر از دوران اولیه تسلط و اقتدار نادر که به باز پس گیری سرزمینهای اشغالی و تصرف قلمروهای از دست رفته منجر شد و نیز دورانی از تسلط کریم خان زند که صرف باز سازی و بهبود

او در ۱۴ شوال ۱۲۱۴ از خدمت گورنر مرخص شد (شوشتری، ۱۳۶۳: ۴۴۴). یک بار دیگر به هنگام ورود اولین سفیر ایران به دربار حکومت انگلیسی هند - حاجی خلیل خان قزوینی، میر عبداللطیف را در امور سرکاری می‌بینیم. البته این بار مورد توجه شاه ایران قرار گرفته بود (همان: ۴۶۵). طی این ایام او به رؤسای هندی چون ماجیراو فرمانفرمای پونه که با شورش سرداران مرهته، مانند مهاراجه سندیه و مهاراجه بوسلاو رو به رو شده بود «آمیزش و سازش با سلسله جلیلیه انگلیسیه» را توصیه کرد (همان: ۴۷۱). وی همچنان دوستی با انگلیسیها را ادامه داد. او از دنکین خواسته بود تا مسببات رهایی میر عالم بهادر را به خاطر ورود سفیر ایران فراهم آورد (همان: ۴۷۳؛ محمد نبی، ۱۳۷۹: ۳۱-۳۲ و ۳۵-۳۷). او اشاره‌ای کوتاه به مهدی علیخان خراسانی کرده و با توجه به حساسیت موقعیت او، به نظر می‌رسد میر چندان تمایلی به افشای رابطه بسیاری از دوستانش با انگلیسیها را نداشته است.

میر عبداللطیف علاوه بر روابط اداری با انگلیسیها با بسیاری از آنان دوست بوده و زمانهایی را با آنان سپری کرده است. در هنگامه گرفتاری حیدرآباد وکیل کمپنی بهادر میجر جمس کرک پادری و برادرش کرنیل کرک پادری «از دوستان قدیم» او را در باغ خود مسکن دادند (شوشتری، ۱۳۶۳: ۴۶۴).

زمانی که برای سرپرستی هیأت مستقبل، سفیر ایران از حیدرآباد به بمبئی فراخوانده شد، با تنی چند از «کشیکچیان و قدراندازانی که وکیل کمپنی انگریز» همراه کرده بود، طی مسافت نمود (همان: ۴۷۰). او در راه بازگشت با استقبال گرم «کرنیل پالمیر بهادر انگریز که از دوستان قدیم بود» و به «غایت ملکی صفات و نیک طینت» بود روبه‌رو گردید و به خواهش همو در «باغی که خود می‌ماند» در خارج شهر پونه «منزل داد»

اقتصاد ایران گردید، بگذریم، بقیه ایام به جنگ و ویرانی و انهدام گذشت. و درست در زمانی که ایران نیازمند دولت با ثبات و مقتدری در مرکز بود، هرج و مرج کشور را به مرحله نابودی رسانید.

هرج و مرج‌ها و نابسامانی‌های داخلی، ناامنی، و رواج راه زنی، تشدید فقر و بروز خشکسالی، بر هم خوردن نظم اجتماعی، بروز اختلالات اقتصادی ایران در اواخر دوران صفویه و پس از آن، اهمیت یافتن برخی از بنادر، نظیر بصره و بوشهر به خاطر حضور انگلیسیها، ایجاد امنیت، رفاه و پیشرفت در سرزمینهای همجوار، مثل هند و عثمانی، کوچ بسیاری از ایرانیان را برای دستیابی به مشاغل و مناصب دولتی که بتواند آینده آنان را به لحاظ شغلی و اقتصادی تأمین نماید، به دنبال داشت. از این‌رو، حضور ایرانیان در دولت قدرتمند و نوپای انگلستان در هند و تصدی مشاغل دولتی، نظامی و اقتصادی به انگیزه تأمین آتیه و آینده خود و فرزندانشان صورت گرفت که به منظور فرار از اوضاع بی ثبات و نابسامان داخلی ایران توجیه می‌شود.

حاکمیت استعماری انگلستان در هند، اگر چه به نابودی حاکمیت عمده مسلمانان تمام شد، توانست به آزادی توده‌های هند و منجر گردد. علاوه بر آن، انگلیسی‌ها محیط متعفن و غیر قابل تحمل شهرهای هند را بازسازی کرده، راهها و پلها و جاده‌های مناسب ایجاد کردند. باتلاقی که بیماری‌ها را پدید می‌آورد، هر ساله هزاران نفر را به کام مرگ فرو می‌بردند، خشکاندن و با ایجاد تشکیلات جدید دولتی به سازماندهی نوین جامعه هند مبادرت ورزیدند و خدمات بهداشتی بی‌سابقه‌ای به جامعه ارائه نمایند. بنابراین ایرانیان مهاجر به هند جنبه‌های مثبت این تحولات را از نظر دور نداشتند و به توصیف و تمجید آن پرداختند. لذا حضور

و همکاری بسیاری از این ایرانیان در هند با انگلیسی‌ها را از زاویه تجددخواهی و نوگرایی می‌توان دریافت. در واقع، آنان به تعبیر حایری جنبه‌های کارشناسی تمدن بورژوازی غرب را مورد توجه قرار دادند. همکاری عناصر ایرانی با انگلیسی‌ها در هند به اهداف استعماری انگلستان کمک بسیار نمود. مسلماً همکاری ایرانیان مهاجر به قلمروهای استعماری انگلستان از یک سو و همکاری هندیان در طی قرون متمادی از دیگر سو، در ارائه خدمات استخباری بسیار مهم بوده است. اطلاعات آنان از دربارهای ایران، افغانستان، هند و اعراب حاشیه خلیج فارس از طریق همین عناصر بوده است که سرانجام به تجزیه سرزمینهای شرقی انجامید. برخلاف آنچه حایری می‌نویسد، بسیاری از ایرانیان از جمله شوشتری و وابستگان او، به اهداف و شیوه‌های استعماری انگلستان آگاهی کامل داشته‌اند و از همین رو، از همکاریهای سیاسی خود با آنان کمتر اطلاعات به‌دست می‌دهد.

میر عبداللطیف شوشتری و بسیاری از ایرانیان دیگر که به هند رفته، تحت تاثیر و نفوذ اقدامات عمرانی و اقتصادی کمپانی هند شرقی انگلیس و کارگزاران دولت انگلستان قرار گرفتند، و در معرفی آثار آنان تلاش کردند. شوشتری که خود مشاوره و کارگزار کمپانی هند شرقی انگلیس بود، در تعامل گسترده‌ای با صاحب منصبان این کمپانی قرار گرفت و طی سالهای طولانی منشأ خدمات بسیاری به آنان شد و از همین منظر، اطلاعات زیادی در اختیار آنان قرار داد و متقابلاً اطلاعات اولیه خود از نخستین سالهای آغازین تمدن جدید غرب را در اختیار فارسی‌زبانان گذاشت. هر چند او اولین و آخرین فرد مرتبط با غرب نبود، اما در آن دوران یکی از مهمترین آنان به حساب می‌آمد.

پی‌نوشتها

^۱ - در ۲۴ سپتامبر ۱۵۹۸ گروهی از بازرگانان لندن با سرمایه ۳۰۱۳۳ پوندی یک اتحادیه بازرگانی تشکیل دادند که اولین اقدامات آنان موفق نبود. آنان به دنبال جلب حمایت ملکه بودند و سرمایه خود را به ۶۸۳۷۳ پوند افزایش دادند. در ۳۱ سپتامبر ۱۶۰۰ با یک فرمان پادشاهی و با حمایت ملکه، کمپانی خود را به نام «حاکم و کمپانی تجارت تجار لندن به هند شرقی» نامیدند.

^۲ - فورت ویلیام قلعه نظامی در ساحل شرقی رود هوگلی از شاخه‌های اصلی گنگ در کلکته قرار دارد. ساخت آن در سال ۱۷۰۱ شروع شد و در سال ۱۷۰۶ به پایان رسید. آن در میانه قلعه ارگ حکومتی قرار دارد. در سال ۱۷۵۶ سراج الدوله به قلعه حمله کرد و شهر را متصرف شد و آن را علینگر نامید. انگلیسیها قلعه دیگری در میدان در حومه کلکته پس از نبرد ۱۷۵۷ کلایو در پلاسی ساختند.

^۳ - بنابر افسانه‌های اساطیری ایران، مهراج، پادشاه هند با شورش دست نشانده‌اش، بهو پادشاه سرانندیب روبه‌رو شده، از ایران کمک می‌خواهد. ضحاک مادی به گرشاسب، سردار خود دستور داده تا بهو را دستگیر کند و در دربار مهراج به‌دار کشد. اسدی طوسی می‌نویسد:

سرانندیب شه را ز کین ساز کن
سوی کشور هند پرواز کن
سر هفته گفتا سوی هند زود
به یاری مهراج برکش چو دود
بهو را ببند و ار آن جا بیار
به درگاه مهراج برکش بدار
و گر چین شود یار هندوستان
تو مردی کن و کین ز هر دو ستان
^۴ - این در حالی است که بوشهر و بصره به عنوان

پایگاه‌های اصلی تجارت کمپانی هند شرقی انگلیس در منطقه وسیع خاورمیانه بوده و کارگزاران آن گزارشهای مفصلی از فعالیتهای تجاری خود به جای گذاشته‌اند. (Gupta, 1998:vol. 1) به‌رغم این که رایت مدعی است کمپانی در ایران صرفاً اهداف تجاری داشته (رایت، ۱۳۶۱: ۶)، اما نمی‌توان از حمایت‌های آن از مهدی علی خان خراسانی غافل ماند (میرزا محمد جعفر: ۱۲-۱۳) و (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۳۵۹-۳۶۰).

منابع

- ۱- اسدی طوسی، علی بن احمد. (۱۳۶۲). *گرشاسب نامه*. به کوشش دکتر برات زنجانی، تهران: امیر کبیر، چاپ دوم.
- ۲- حایری، عبدالهادی. (۱۳۷۲). *نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*. تهران: امیر کبیر.
- ۳- حزین، محمد علی. (۱۳۶۲). *دیوان حزین لاهیجی، به ضمیمه تاریخ و سفرنامه حزین*، به کوشش بیژن ترقی، تهران: کتابفروشی خیام، چاپ دوم.
- ۴- رایت، دنیس. (۱۳۶۱). *نقش انگلیس در ایران*، ترجمه فرامرز فرامرزی، تهران: عطایی.
- ۵- شوشتری، میرعبداللطیف خان. (۱۳۶۳). *تحفة العالم و ذیل تحفه*، به کوشش صمد موحد، تهران: طهوری.
- ۶- کرمانشاهی، آقا احمد. (۱۳۷۵). *مرآت الاحوال جهان نما* (سفرنامه و تراجم احوال معاصران). مقدمه و تصحیح حواشی علی دوانی، تهران: مرکز انتشارات اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم.
- ۷- مالکوم، سرجان. (بی‌تا). *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: سعدی و مجید.

Company's connection with the Persian Gulf, With a summary of events 1600-1800, Government printing press Calcutta, 1908, vol.1, Archive edition.

۸- محمد نبی. (۱۳۷۹). تاریخ سفارت حاج خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، تهران: کویر.

۹- میرزا ابوطالب خان. (۱۹۶۵). تفضیح الغافلین، به کوشش رضا بیدار، دانشگاه رامپور هند.

۱۰- _____ (بی.تا). مسیر طالبی فی بلاد افرنجی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: بی.نا.

۱۱- میرزا محمد جعفر: مجموعه جعفری، نسخه خطی دانشگاه بمبئی، ش ۴۲-۷۵.

۱۲- هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۳۹). روضة الصفاى ناصری، ج ۹، تهران: انتشارات پیروز.

۱۳- واتسن. رابرت گرت. (۱۳۵۶). تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: کتابهای سیمرغ، چاپ چهارم.

14. Bassett, D.K., (1998). "Early English trade and settlement in Asia, 1602-1690, The East India Company (E.I.C.), 1600-1885". edited by Patrick Tuck. London and New York, Routledge.
15. Chaudhuri. K.N., (1998), «The English East India Company in the 17th and 18th century: a pre-modern multinational organization: the case of Audh, In E.I. C.
16. Gupta, Ashin Das, (1998), Trade and Politics in 18th century India, In The East India Company (E.I.C.).
17. Marshall, Peter, (1998). «Cornwallis triumphant: war in India and British public in the late 18th century, In E.I.C.
18. Marshall, Peter: (1998) «Economic and Political expansion: The case of Oudh, In E.I.C.
19. Mukherjee, Rudrangshu: (1998), Trade and Empire in Awadh 1765-1804, In E.I.C.
20. Saldanha, J. A.: (1989), The Persian Gulf précis. (selection from state paper, Bombay regarding the East India

